

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14011224**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع**: عمر بن یزید /زکات دین /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در عمر بن یزید بود. قرائن تشخیص عمر بن یزید بیاع سابری در کلام صاحب جامع الرواة در جلسه قبل یبان گردید. همچنین رواتی که معنون به عمر بن یزید در کتب اهل سنت بودند مورد بررسی قرار گرفت.

# نیاز به تمییز مشترکات در ما نحن فیه

شبهه‌ای در بحث ممکن است مطرح شود که باعث شود در بحث ما، نیاز به مساله تمییز مشترکات نباشد.

**شبهه:** ممکن است کسی ادّعا کند که عمر بن یزید مردّد بین صیقل و بیاع سابری است. بیاع سابری که در وثاقتش بحثی نیست. عمر بن یزید صیقل نیز ممکن است معتبر دانسته شود؛ از آن جهت که ابن ابی عمیر کتاب او را روایت نموده است. در نتیجه عمر بن یزید هر که باشد، ثقه است و تمییز آن اهمیّتی ندارد.

**پاسخ:** راوی کتاب عمر بن یزید الصیقل، که ابن ابی عمیر است و با تعبیر محمد بن زیاد از او یاد شده، به نقل واقفه است. علی بن حسن الطاطری و قبل از او هم در سند، حمید بن زیاد و محمد بن عبدالله بن غالب وجود دارد که اینها همه واقفی هستند. طبق دو مبنا، این نقل واقفه اعتبار ندارد.

**مبنای اول:** ممکن است کسی روایات واقفه را به طور کلی قبول نداشته باشد، که در این صورت نقل واقفه از ابن ابی عمیر، اعتبار ندارد. کما اینکه جناب آیت الله والد اخیرا متمایل به همین نظریه گشته‌اند و موثّقات را از باب ظنّ خاص حجّت نمی‌دانند.

**مبنای دوم:** اگر اعتماد ما به روایت شیخ در عدّه باشد، که ایشان فرموده است طائفه امامیّه به شرطی به روایات واقفه و غیرامامیّه عمل می‌کنند که مخالف روایت امامیّه و فتوای امامیّه نباشد. طبق مبنا دوم هم، این روایت است که اعتبارش ثابت می‌شود، ولی در ما نحن فیه، که علی بن حسن طاطری می‌گوید من کتاب ابن ابی عمیر را روایت می‌کنم، إخبار از یک مطلب خارجی است و روایت به معنای اصطلاحی تلقّی نمی‌گردد و اثبات اعتبار آن مشکل است.

تفصیل این بحث در جای خود باید دنبال گردد. نتیجه آنکه بحث تمییز مشترکات در ما نحن فیه اهمیّت دارد و به آن نیاز داریم.

# قرائن دال بر نقل روایت درست بن ابی منصور از بیاع سابری در ما نحن فیه

به نظر می‌رسد در سند ما نحن فیه مراد از عمر بن یزید، عمر بن یزید بیاع السابری است.

## قرینه اول: عطف حمّاد بن عثمان به درست

در جلسه قبل بیان گردید حسن بن عطیه که از عمر بن یزید نقل دارد، همان عمر بن یزید بیاع السابری است. در سندی در تهذیب وارد شده است:

«ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا جَازَتِ الْفِضَّةُ الْمِثْلَيْنِ فَلَا بَأْسَ.»[[1]](#footnote-1)

در روایت بعد در تهذیب وارد شده است:

«عَنْهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا فَقَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهَا الْفِضَّةَ فَلَا بَأْسَ بِإِنْفَاقِهَا.»[[2]](#footnote-2)

«عنه» یعنی عن ابن ابی عمیر. در این روایت مراد از المحمول علیها یعنی ناخالصی زیادی دارد. و مراد از انفاقها نیز همان معامله کردن است.

در این دو روایت که متن واحدی دارند، عمر بن یزید یک نفر است. در روایت اول که حسن بن عطیّة نقل کرده است، به قرینه «حسن بن عطیّة»، مراد از عمر بن یزید، بیاع سابری است. در نتیجه در روایت دوم هم که با روایت اول یکی است، مراد از عمر بن یزید، بیاع سابری است. روایت دوم را حمّاد بن عثمان از عمر بن یزید نقل کرده است. در نتیجه هر کجا حمّاد بن عثمان از عمر بن یزید نقل کند، مراد از او همان بیاع سابری است.

در روایتی که در کافی نقل شده است، درست بن ابی منصور به حمّاد بن عثمان عطف شده است و هر دو از عمر بن یزید نقل کرده‌اند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ‏ قَالَ نَزَلَتْ فِي رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ...»[[3]](#footnote-3)

با توجه به نقل حمّاد بن عثمان، معلوم می‌گردد که نقل درست بن ابی منصور نیز از بیاع سابری است:

## قرینه دوم، روایات وقت صلات مغرب

این قرینه، قوی‌تر از قرینه قبلی است. در باب وقت صلاة مغرب، روایات متعدّدی از عمر بن یزید نقل شده است. در برخی از اسناد این روایات، روشن است که مراد از عمر بن یزید، بیاع سابری است. در یکی از روایات این باب، درست بن ابی منصور از عمر بن یزید نقل می‌کند، که نشان می‌دهد نقل درست از همان بیاع سابری است.

درست از عمر بن یزید روایتی به شرح زیر نقل کرده، که در اصول ستّ عشر ذکر شده است:

«دُرُسْتُ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ وَ أَنَا أُرِيدُ الْمَنْزِلَ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ، قَالَ: قُلْتُ: وَ بِأَيِّ شَيْ‏ءٍ أَعْرِفُ رُبُعَ اللَّيْلِ؟ قَالَ: فَقَالَ: مَسِيرَ سِتَّةِ أَمْيَالٍ مِنْ تَوَارِي الْقُرْصِ، قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَنِّي أَقْدِرُ أَنْ أَنْزِلَ وَ أُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَرْكَبَ فَلَا يَضُرَّنِي فِي مَسِيرِي؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: نَزْلَةٌ أَرْفَقُ بِكَ مِنْ نَزْلَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَوْ شَاءُوا إِذَا انْصَرَفُوا مِنْ عَرَفَاتٍ صَلَّوُا الْمَغْرِبَ قَبْلَ أَنْ يَأْتُوا جَمْعاً، ثُمَّ لَا يُضِرُّ بِهِمْ ذَلِكَ، وَ لَكِنَّ السُّنَّةَ أَفْضَلُ»[[4]](#footnote-4).

این روایت در تهذیب به این صورت نقل شده است:

«وَ رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِذَا كَانَ أَرْفَقَ بِكَ وَ أَمْكَنَ لَكَ فِي صَلَاتِكَ وَ كُنْتَ فِي حَوَائِجِكَ فَلَكَ أَنْ تُؤَخِّرَهَا إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ قَالَ قَالَ لِي هَذَا وَ هُوَ شَاهِدٌ فِي بَلَدِهِ.»[[5]](#footnote-5)

همین روایت در موضع دیگری از تهذیب با سند دیگری نقل شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّد بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِذَا كَانَ أَرْفَقَ بِكَ وَ أَمْكَنَ لَكَ فِي صَلَاتِكَ وَ كُنْتَ فِي حَوَائِجِكَ فَلَكَ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ قَالَ فَقَالَ لِي وَ هُوَ شَاهِدٌ فِي بَلَدِهِ.»[[6]](#footnote-6)

در این سند، نقل محمد بن عمر بن یزید از محمد بن عذافر از عمر بن یزید قرینه است بر آنکه مراد، بیاع سابری است. در مورد وقت مغرب، روایات متعدّدی از عمر بن یزید بیاع سابری نقل شده است. یکی از ملاکات تمییز عمر بن یزید، همین روایات وقت مغرب است.

در کافی وارد شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ: وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ.»[[7]](#footnote-7)

همین روایت با سند دیگر در تهذیب آمده است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي‏ السَّفَرِ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ.»[[8]](#footnote-8)

همین سند با همین متن در کافی هم ذکر شده است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ بْن‏ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَ رُوِيَ أَيْضاً إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ.»[[9]](#footnote-9)

در این روایت، به جای «ربع اللیل»، «ثلث اللیل» آمده است که تحریف دارد. چرا که در همه نقلها «ربع اللیل» ذکر شده است. مثل نقل تهذیب که گذشت. همچنین در روایت دیگری که آن هم در تهذیب آمده نیز «ربع اللیل» آمده است:

«سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّه‏ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَكُونُ مَعَ هَؤُلَاءِ وَ أَنْصَرِفُ مِنْ عِنْدِهِمْ عِنْدَ الْمَغْرِبِ فَأَمُرُّ بِالْمَسَاجِدِ فَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَإِنْ أَنَا نَزَلْتُ أُصَلِّي مَعَهُمْ لَمْ أَتَمَكَّنْ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ فَقَالَ ائْتِ مَنْزِلَكَ وَ انْزِعْ ثِيَابَكَ وَ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَتَوَضَّأَ فَتَوَضَّأْ وَ صَلِّ فَإِنَّكَ فِي وَقْتٍ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ.»[[10]](#footnote-10)

در این روایت، مراد از «منزلک»، همان خانه است؛ نه آنکه منزلگاههای بین راه مراد باشد. مراد از «تتوضّأ» هم ممکن است وضو اصطلاحی نباشد؛ بلکه ممکن است حضرت فرموده باشد آبی به سر و صورت بزن و راحت باش. و نگران گذران وقت نباش..

روایت دیگری نیز در تهذیب به همین مضمون وارد شده است. این روایت هم از عمر بن یزید است.

«وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ وَ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَكُونُ فِي جَانِبِ الْمِصْرِ فَتَحْضُرُ الْمَغْرِبُ وَ أَنَا أُرِيدُ الْمَنْزِلَ فَإِنْ أَخَّرْتُ الصَّلَاةَ حَتَّى أُصَلِّيَ فِي الْمَنْزِلِ كَانَ أَمْكَنَ لِي وَ أَدْرَكَنِي الْمَسَاءُ أَ فَأُصَلِّي فِي بَعْضِ الْمَسَاجِدِ قَالَ فَقَالَ صَلِّ فِي مَنْزِلِكَ.»[[11]](#footnote-11)

«جانب المصر» یعنی نزدیک شهر هستم.

در دو روایت اخیر، دو فرض مطرح شده است. فرض قبل، مربوط به بین راه، و این فرض، مربوط به نزدیک شهر است. عمر بن یزید حکم هر دو صورت را از حضرت سؤال نموده است.

الحاصل؛ مراد از عمر بن یزیدی که درست از او نقل می کند، بیاع سابری است.

این مجموعه روایات مربوط به وقت مغرب، باعث می‌شود که چند راوی، از رواة‌ بیاع سابری روشن گردد؛ از جمله عبدالله بن سنان، محمد بن یونس، علی الصیرفی، درست بن ابی منصور، ابان بن عثمان.

### نقل عبدالله بن سنان از عمر بن یزید

در روایاتی که عبد الله بن سنان از عمر بن یزید نقل کرده است، با توجه به قرائن روشن می‌شود که مراد از عمر بن یزید، بیاع سابری است. یکی از قرائن، همین روایات مربوط به وقت نماز مغرب است. در این موضوع، عنوان عمر بن یزید، انصراف به بیاع سابری دارد. در مورد عبد الله بن سنان، به جز این روایات، در روایت دیگری هم قرینه وجود دارد بر آنکه نقل او از بیاع سابری است، و آن روایتی است که در کافی وارد شده است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَعْطَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَبِي أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَةِ دِينَارٍ فَقَالَ لَهُ اتَّجِرْ بِهَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَ إِنْ كَانَ الرِّبْحُ مَرْغُوباً فِيهِ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِيَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مُتَعَرِّضاً لِفَوَائِدِهِ قَالَ فَرَبِحْتُ لَهُ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ رَبِحْتُ لَكَ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ قَالَ فَفَرِحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِذَلِكَ فَرَحاً شَدِيداً فَقَالَ لِي أَثْبِتْهَا فِي رَأْسِ مَالِي قَالَ فَمَاتَ أَبِي وَ الْمَالُ عِنْدَهُ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَكَتَبَ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ إِنَّ لِي عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَلْفاً وَ ثَمَانَمِائَةِ دِينَارٍ أَعْطَيْتُهُ يَتَّجِرُ بِهَا فَادْفَعْهَا إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ فَنَظَرْتُ فِي كِتَابِ أَبِي فَإِذاً فِيهِ لِأَبِي مُوسَى عِنْدِي أَلْفٌ وَ سَبْعُمِائَةِ دِينَارٍ وَ اتُّجِرَ لَهُ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ وَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ يَعْرِفَانِهِ.»[[12]](#footnote-12)

در سند این روایت، تعبیر «عن ابیه» وارد شده است. قاموس الرجال در نظائر این روایت «عن ابیه» را زايد می‌داند؛ چرا که مرجع ضمیر در «قال»، محمد بن عذافر است. به نظر می‌رسد کلام ایشان تام نیست و «ابیه» در سند زائد نیست بلکه سند را تا آخر به طور کامل ذکر کرده‌اند تا اینکه سند کامل شود، و سند از متن جدا گردد. یعنی محمد بن عذافر، داستان را از پدرش نقل می‌کند و خودش مستقیم در جریان قصّه نبوده است. ولی وقتی در مقام نقل روایت، می‌خواهد قصّه را بیان کند، از آن جهت که روایت را از پدرش شنیده است، در سلسله سند نام پدرش را هم ذکر می‌نماید. و او روایت را نقل قول مستقیم نمی‌کند که بخواهد عین عبارت را ذکر کند؛ چرا که روایت دارای مقدّمات و مؤخّراتی است که آنها را از زبان خودش نقل می کند مثل ابتدای روایت، عبارت «أَعْطَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَبِي أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَةِ دِينَارٍ» که این فقره عبارت خود او است نه پدرش.

مفاد روایت آن است که محمد بن عذافر نقل می‌کند که امام صادق (ع) به پدرم عذافر، ۱۷۰۰ دینار داد تا با آن تجارت کند. از ظاهر روایت به دست می‌آید که معامله حضرت با او به نحو مضاربه بوده است. عذافر تاجر بوده و حضرت از او می‌خواهد که این مبلغ را هم در تجارت به نحو مضاربه هزینه کند. در این تجارت، عذافر صد دینار سود به دست می‌آورد. حضرت به او می‌فرماید این صد دینار را هم به راس المال اضافه کن. بعد از آن پدرم، عذافر وفات یافت. حضرت به من که فرزندش بودم فرمود که ۱۸۰۰دینار را به عمر بن یزید دهم. عمر بن یزید با عذافر دوستی و آشنایی داشته‌اند. و عذافر که در روایات از او نقل حدیث دارد، از دوست خود نقل می‌کند. محمد می‌گوید من به کتاب یا وصیّت‌نامه پدرم رجوع کردم. مشاهده کردم در آنجا نوشته شده است: یکی از طلبکاران من، ابوموسی است. عبد الله بن سنان و عمر بن یزید، ابوموسی را می‌شناسند. به آنها رجوع کن تا ابوموسی را به تو معرفی کنند.

کنیه معروف امام صادق (ع) ابا عبدالله است. این کنیه از آن جهت است که حضرت، پدر عبدالله الافطح بودند؛ لذا برخی از رواة از این کنیه استفاده نمی‌کردند چرا که منسوب به عبدالله افطح بود. مثلا در رجال کشی وارد شده است که ابراهیم بن عبد الحمید الصنعانی، از کنیه ابواسحاق برای حضرت استفاده می‌کند. ممکن است به جهت تقیّه، از کنیه ابوموسی استفاده نکرده باشد.[[13]](#footnote-13) عذافر هم از کنیه ابوموسی استفاده می‌کند تا مراد معلوم نگردد. بنابر این، ضمیر مفعولی موجود در «یعرفانه» در این روایت،‌ به «ابوموسی» رجوع می‌کند. البته ممکن است ضمیر به «هذا»‌ مثلا رجوع کند. یعنی آن دو نفر از این داستان خبر دارند. و ممکن است عامدانه ضمیر را به صورت مبهم بیان کرده باشد که جای انکار باقی باشد.[[14]](#footnote-14)

#### نسبت روایات عبدالله بن سنان و عمر بن یزید

علی ایّ حال، عبدالله بن سنان یکی از رواة‌ معروف از عمر بن یزید است که روایات زیادی از او نقل نموده است. رواة‌ از عمر بن یزید به ترتیبِ تعداد روایت عبارتند از:

۱. محمد بن عذافر

۲.حسن بن محبوب

۳. حمّاد بن عثمان

۴. عبدالله بن سنان

۵. ابان بن عثمان

۶. حسین بن عمر بن یزید

۷. حسن بن عطیّه

در نتیجه عبدالله بن سنان هم از روات پرتکرار او است. به طور کلی روایات عبدالله بن سنان از عمر بن یزید بسیار است. نتیجه آنکه عبدالله بن سنان، راوی از عمر بن یزید بیاع سابری است که از مؤیّدات بحث درست بن ابی منصور است. در مجموع، عبدالله بن سنان و عمر بن یزید دو دوست و رفیق بوده‌اند و عبدالله بن سنان از عمر بن یزید نقل روایت می‌نموده است. در روایتی عمربن یزید، مدح عبدالله بن سنان را از امام صادق (ع) روایت می‌نماید. عبدالله بن سنان خازن منصور بوده است؛ لذا در برخی از مواقع، کمتر امکان ارتباط مستقیم او با حضرت بوده است. لذا در مواردی، به واسطه عمر بن یزید از حضرت نقل می‌نماید.

در دوره‌ای که حضرت در حیره بوده است، از آن جهت که حضرت به میزان زیادی تحت کنترل بوده‌اند، به احتمال زیاد امکان ملاقات عبدالله بن سنان با حضرت نبوده است. ممکن است روایاتی که عبدالله بن سنان از عمر بن یزید نقل می‌کند، مربوط به این دوره باشد. و روایات او از امام صادق (ع) مربوط به قبل از خزانه‌داری رسمی او است. بحث عبدالله بن سنان بسیار مفصّل است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. در ادامه به نقل برخی از روایات دیگری که نام عبدالله بن سنان و عمر بن یزید در آنها ذکر شده است، می‌پردازیم:

##### روایت اول

یکی از روایاتی که او از عمر بن یزید نقل نموده است، روایت مربوط به عقیقه است که در جلسه قبل بیان گردید.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي كَانَ أَبِي عَقَّ عَنِّي أَمْ لَا قَالَ فَأَمَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَعَقَقْتُ عَنْ نَفْسِي وَ أَنَا شَيْخٌ وَ قَالَ عُمَرُ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كُلُّ امْرِئٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيقَتِهِ وَ الْعَقِيقَةُ أَوْجَبُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ.»[[15]](#footnote-15)

##### روایت دوم:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُولَوَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ، عَمَّن‏ ذَكَرَهُ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ:، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ، وَ ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ، فَقَالَ أَمَا إِنَّهُ يَزِيدُ عَلَى السِّنِّ خَيْراً، وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ مَوْلَى قُرَيْشٍ عَلَى خَزَائِنِ الْمَنْصُورِ وَ الْمَهْدِيِّ.»[[16]](#footnote-16)

این روایتی است که امام صادق (ع) در آن، عبدالله بن سنان را مدح نموده است.

##### روایت سوم:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ لِي ارْكَبْ فَرَكِبْتُ مَعَهُ فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْكُنَاسِيِّ فَاسْتَخْرَجْتُهُ فَرَكِبَ مَعَنَا ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيَّ فَانْتَهَيْنَا إِلَى قَبْرٍ فَقَالَ انْزِلُوا هَذَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقُلْنَا مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ فَقَالَ أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ خَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ.»[[17]](#footnote-17)

ذیل این روایت دو نکته بیان می‌گردد

###### نکته اول: انصراف عمر بن یزید به بیاع سابری

در روایت اخیر عبدالله بن سنان از عمر بن یزید، تعبیر «اتانی عمر بن یزید» قرینه خوبی است بر آنکه «عمر بن یزید» انصراف به یک شخص خاصی دارد. در سند اگر نام عمر بن یزید به طور مطلق ذکر شود، ممکن است ادّعا شود که انصراف ندارد. ولی در متن روایت، در عباراتی نظیر این روایت و یا مثلا در روایتی که در بحث قبل بیان شد که «...عبدالله بن سنان و عمر بن یزید یعرفانه» که به طور مطلق ذکر شده است، نشان می‌دهد که نزد عذافر و عبدالله بن سنان، ‌عمر بن یزید یک شخص خاصی است. در نتیجه مظنون ما آن است که عمر بن یزید به طور مطلق، انصراف به بیاع سابری دارد. البته این مساله نیاز به تحقیق بیشتری دارد. به خصوص در مورد سایر رواتی که معنون به عمر بن یزید هستند باید تحقیقات جامع‌تری انجام گیرد تا نتیجه روشن‌تر گردد. البته روات از عمر بن یزید بیاع سابری با توجه به مطالبی که از جامع الرواة در جلسه قبل و این جلسه بیان گردید، به طور مظنون اثبات می‌کند که اطلاق عمر بن یزید، انصراف به بیاع سابری دارد. تنها راوی از عمر بن یزید که بحث در مورد او مطرح نگردید،‌حسن بن محبوب است. اگر اثبات گردد که اطلاق او هم، مرادش بیاع سابری است، مساله روشن خواهد بود و می‌توان به طور کلی بیان کرد که اطلاق عمر بن یزید، انصراف به بیاع سابری دارد.

###### نکته دوم: سکونت امام صادق(ع) در کوفه و اظهار قبر امیرالمؤمنین

مفاد این روایت اظهار قبر امیرالمؤمنین(ع) است. قبر امیر المؤمنین (ع) پنهان بوده است تا زمانی که امام صادق ع به حالت نیمه تبعیدی در کوفه ساکن بوده‌اند، که سفاح، ایشان را به این منطقه می‌فرستد. ایشان در حیره ساکن بوده است. حیره شهری نزدیک هاشمیه بوده است. شهر هاشمیه قبل از تاسیس شهر بغداد، مرکز حکومت بنی العباس به شمار می‌رفته است. دوره زندگی حضرت در حیره یک دوره مهم و ویژه‌ای است. در مورد زندگی حضرت در حیره اطلاعات پراکنده‌ای موجود است ولی کسی این اطلاعات را جمع آوردی نکرده است. یکی از مناطقی که آنجا راویان راحت‌تر با حضرت ارتباط داشته‌اند، همین منطقه حیره بوده است. در روایتی صفوان جمال می‌گوید که در دفعه دومی که حضرت را به حیره آوردند، فلان اتّفاق افتاد. این نشان می‌دهد که دو بار حضرت را به این منطقه فرستاده‌اند.

در زمانی که حضرت در حیره بودند قبر امیرالمؤمنین (ع) را برای برخی از خواصّ مشخّص کرده‌اند. و از جمله برای عمر بن یزید نیز قبر را مکشوف نموده‌اند. البته عمر بن یزید دارای جلالت شان بوده و نزد اهل بیت دارای مقامات بلندی بوده است. در مورد او در برخی روایات تعبیر «منّا اهل البیت» وارد شده است. و همچنین تعابیر بلندی در روایات مختلف در مورد او صادر شده است.

## قرینه سوم بر نقل روایت درست بن ابی منصور از بیاع سابری، نقل حسن بن عطیّة

روایتی است که از کتاب درست بن ابی منصور در اصول ستّ عشر آمده است. این روایت در اصول ستّ عشر با تحریفات زیادی نقل گردیده است. در چاپ دار شبستری از اصول ستّ عشر آمده است:

«عمر بن يزيد قال: قلت لابى عبد اللّه (ع) جعلت فداك انى ارى هنّ هو افضل منّى و الاسياعته مصروفة و انا خال فاخاف ان يكون هذا استدراج من اللّه لن يخطينى قال فقال لا يكون ذلك مع الحمد»[[18]](#footnote-18).

«هنّ» محرّف از «من» است، کما اینکه در چاپ دار الحدیث وارد شده است. البته در چاپ دار الحدیث، قرینه نسخه‌ای نداشته‌اند و با صرف استظهار «من» نوشته‌اند که صحیح است. قرائن و شواهدی هم بر آن وجود دارد که بیان می‌نماییم.

«الاسیاعته» هم محرّف از «و الاشیا‌ء عنه» است، کما اینکه این تعبیر در برخی نسخ هم وارد شده است.

«و انا خال» نیز در ظاهر تعبیر نامفهومی است.

«لن یخطینی» نیز نامفهوم است.

این روایت دو نقل دیگر دارد.یک نقل به بحث ما مربوط است و در معنای روایت مفید است. نقل دیگری دارد که به ما نحن فیه نیز ممکن است مربوط باشد و معنای این روایت را هم به طور کامل روشن می‌کند.

در نقل کافی که نقل دوم است آمده است:

«ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالًا فَرَزَقَنِي وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَداً فَرَزَقَنِي وَلَداً وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً فَرَزَقَنِي وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا.»[[19]](#footnote-19)

در مشکاة الانوار، حدیث به صورت خلاصه و مرسل وارد شده است:

«وَ عَنْهُ ع قَالَ: إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالًا فَرَزَقَنِي وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنِ اسْتِدْرَاجٍ فَقَالَ أَمَّا بِاللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا»[[20]](#footnote-20)

در موضع دیگری از مشکاة الانوار، این روایت به طور کامل ذکر شده است.

«عَنْ سَعْدَانَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَرَى مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْحَالِ مُضَيَّقاً عَلَيْهِ الْعَيْشُ وَ أَرَى نَفْسِي فِي سَعَةٍ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا- لَا أَمُدُّ يَدِي إِلَى شَيْ‏ءٍ إِلَّا رَأَيْتُ فِيهِ مَا أُحِبُّ وَ قَدْ أَرَى مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي قَدْ صُرِفَ ذَلِكَ عَنْهُ فَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ لِي اسْتِدْرَاجاً مِنَ اللَّهِ لِي بِخَطِيئَتِي فَقَالَ ع أَمَّا مَعَ الْحَمْدِ فَلَا وَ اللَّهِ.»[[21]](#footnote-21)

راوی این روایت «سعدان بن یزید» ذکر شده است. این «سعدان» محرّف از «عمر» است و راوی این روایت «عمر بن یزید» است. این نقل از روایت قرینه بر فهم تحریفات رخ‌داده در نقل اصول ستّ عشر است. «قد اری من هو افضل منّی» به «اری هنّ هو افضل منّی» تحریف شده است. و «الاسیاعته مصروفة» محرّف از «الاشیاء‌عنه مصروفة» است. و «لی بخطیئتی» هم به «لن یخطینی» تحریف شده است.

در این روایت با توجه به نقل کافی، حسن بن عطیّة، قرینه است بر آنکه مراد از عمر بن یزید، بیاع سابری است. در نتیجه درست هم که این روایت را از عمر بن یزید نقل کرده است، نشان می‌دهد که نقل درست از عمر بن یزید، نقل از بیاع سابری است. یک نکته دیگر که در این روایت می‌توان به عنوان قرینه بر عمر بن یزید بیاع سابری بیان نمود، متن روایت است. در این روایت سائل کسی است که دارای ثروت است و دنیا به او روی کرده است. و این با بیاع سابری که تاجر است، تناسب دارد[[22]](#footnote-22).

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص108، حدیث ۶۹.](http://lib.eshia.ir/10083/7/108/جازت) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص108، حدیث ۷۰.](http://lib.eshia.ir/10083/7/108/جازت) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص156، حدیث ۲۸.](http://lib.eshia.ir/11005/2/156/یصلون) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الاصول الستة عشر، عدّة محدّثین، ج1، ص158.](http://lib.eshia.ir/15023/1/158/اصلحک) [↑](#footnote-ref-4)
5. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص31، حدیث ۴۵.](http://lib.eshia.ir/10083/2/31/ارفق) [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص259، حدیث ۷۱.](http://lib.eshia.ir/10083/2/259/الحمید) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص281، حدیث ۱۴.](http://lib.eshia.ir/11005/3/281/ربع) [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج3، ص233، حدیث ۱۱۹.](http://lib.eshia.ir/10083/3/233/المغرب) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص431، حدیث ۵.](http://lib.eshia.ir/11005/3/431/مهزیار) [↑](#footnote-ref-9)
10. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص31، حدیث۹۱.](http://lib.eshia.ir/10083/2/30/الصلت) [↑](#footnote-ref-10)
11. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص31، حدیث۴۳.](http://lib.eshia.ir/10083/2/31/المصر) [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص76، حدیث۱۲.](http://lib.eshia.ir/11005/5/76/عذافر) [↑](#footnote-ref-12)
13. اسحاق مؤتمن یکی از فرزندان امام صادق است. که به جهت امانتداری به مؤتمن شهرت یافت و به امامت برادرش امام کاظم(ع) اعتقاد داشت. [↑](#footnote-ref-13)
14. به مناسبت یادی از مرحوم آقای اثنی عشری کنیم. ایشان محضردار بود ولی خیلی اسامی را در شناسنامه با خط ناخوانا و نامفهومی می‌نوشت و بسیار شخص شوخی بود و می‌گفت من یک پول برای نوشتن می‌گیرم و یک پول برای خواندن. ایشان در ابتدا طلبه بود و از شاگردان آیت الله داماد بود. بعد از آنکه محضردار شد، شهریه دریافت نمی‌کرد. مرحوم امام مقیّد بود کسانی که از حوزه علمیه فاصله می‌گیرند، به جهت مشکلات مالی از حوزه به طور کامل جدا نگردند. مثلا اگر مشکلی موقّت است، پس از رفع مشکل به حوزه برگردند. لذا آقای اثنی عشری بیان می‌کرد که مرحوم امام، حاج آقا شهاب اشراقی و یک شخص دیگر را به نزد ما فرستاد و شهریه ده ماه را یکجا خواست به ما پرداخت کند. ما هم از قبول امتناع کردیم و گفتیم که احتیاج نداریم. از آن جهت که حاج آقا اشراقی از رفقای ما بود ولی آن شخص دیگر، از رفقای ما نبود، امام گمان برده بود که ما به جهت وجود آن شخص دیگر، مثلا خجالت کشیده و از قبول امتناع کرده بودیم. دو ماه بعد، آقای اشراقی را همراه با آقای فاضل که از رفقای ما بود، فرستاد. و این بار شهریه ۱۲ ماه را برای ما آوردند. من باز هم از قبول امتناع کردم و بیان کردم که احتیاج ندارم. نقل شده که مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی در نجف از باب مزاح به شخصی گفته بود که من در ایران طلبه‌ای را می‌شناسم که تنها آخوندی است که پول به او تعارف کرده‌اند ولی قبول نکرده است.

    آقای اثنی عشری در رادیو به عنوان سخنران مذهبی، سخنرانی ایراد می‌کرده است. این قضیه مربوط به زمان قبل از مصدّق است. یک بار ایشان احساس کرده بوده است که این سخنرانی‌ها همه ظاهری است و رادیو برای آن ارزشی قائل نیست و گویی ظاهرسازی است برای توجیه سایر برنامه‌ها. لذا ایشان ردایو را می‌شکند. و ایشان با وجود سابقه‌ای که در رادیو داشت، می‌فرمود: تا ده سال پس از آنکه در منزل افراد مذهبی، رادیو یافت می‌شد، در منزل ما رادیو وجود نداشت. به گمان بنده این قضیّه به جهت جریان مرحوم نوّاب صفوی بوده است. در زمان مصدّق،‌ مرحوم نواب ۱۸ ماه در زندان به سرمی‌برد و ایشان از علاقه‌مندان به مرحوم نواب بودند. [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص25، حدیث۳.](http://lib.eshia.ir/11005/6/25/عق) [↑](#footnote-ref-15)
16. [اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، الشیخ الطوسی، محمد بن الحسن، ج1، ص411، حدیث۷۷۱.](http://lib.eshia.ir/10241/1/410/اما) [↑](#footnote-ref-16)
17. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص456، حدیث۶.](http://lib.eshia.ir/11005/1/456/ارکب) [↑](#footnote-ref-17)
18. [الاصول الستة عشر، عدّة محدّثین، ج1، ص159.](http://lib.eshia.ir/15023/1/159/سیاعته) [↑](#footnote-ref-18)
19. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص97، حدیث۱۷.](http://lib.eshia.ir/11005/2/97/مالا) [↑](#footnote-ref-19)
20. [مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، الشیخ الطبرسی، ج1، ص31.](http://lib.eshia.ir/15253/1/31/الحمد) [↑](#footnote-ref-20)
21. [مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، الشیخ الطبرسی، ج1، ص28.](http://lib.eshia.ir/15253/1/28/شدید) [↑](#footnote-ref-21)
22. برخی با آنکه متموّل هستند، از یاد خداوند غافل نیستند. مثلا حدود ۲۵ سال پیش شخصی جهت پرداخت سهم امام به دفتر جناب آیت الله والد آمد. در آن زمان، سهم امام ایشان یک میلیون تومان شد. ایشان به راحتی، بدون هیچ وابستگی مبلغ را ادا نمود. و ما هم به ایشان اعلام کردیم که می‌تواند مثلا قسط بدهد یا چک بدهد ولی ایشان قبول نکرد. این وابسته نبودن به دنیا و مال دنیا بسیار اهمیّت دارد.

    فردی در محلّه ما به نام مهشدی باقر که در عرف او را «مش‌.باقر» صدا می‌کردند، زندگی می‌کرد. یک شب این شخص به منزل ما آمد و درخواست ملاقات با جناب آیت الله والد داشت. ما به ایشان گفتیم که فردا مثلا ساعت ۱۰ به دفتر مراجعه کند. فردا که آمد، بنده هم دفتر رفته بودم، یک کفن به همراه داشت و سؤال می‌کرد که خمس این کفن چه مقدار است؟ ۵۰ هزار تومان هم پول به همراه داشت، و قصد داشت ۱۰ هزار تومان به عنوان خمس مال پرداخت کند. یک قبر هم تهیّه کرده بود و از خمس آن قبر سؤال می‌کرد. ۱۰ هزار تومان پول بسیار کمی بود. و از حیث مالی چندان ارزشی نداشت. ولی من به جهت ارزش معنوی که داشت، خودم شخصا این پول را برداشتم. [↑](#footnote-ref-22)